**فقه: زکات، حق المارة، جلسه 39: چهارشنبه 10/09/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

اللهم کل لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا

خب ما در مورد شرایط جواز اکل مارّه صحبت می‌کردیم. من مجموع این شرایطی که بحث کردیم و مجموع شرایطی کهاشاره کردیم که می‌خواهیم بحث کنیم را لیست کردم ۱۲ تا شد. البته ما قبلاً تعداد رقمش را کمتر کردیم، بعضی‌ها را در یکی کرده بودیم ولی به نظرم جدا می‌کردیم بهتر باشد. شرط اوّل حالا آنهایی که شرط بحث کردیم را عرض می‌کنم بقیه‌اش را بعداً.

شرط اوّل این است که عدم کون المرور بقصد الاکل. که گفتیم ادله نسبت به این صورتی که به قصد اکل باشد انصراف دارد.

دوم شرط این‌که درخت در وسط راه باشد نه در منتهای راه. که ما این شرط را نپذیرفتیم.

شرط سوم این‌که کون المارّ ذا حقٍّ فی المرور. گفتیم ادله انصراف دارد جایی که ذا حق نباشد.

چهارم کون الثمرة غیر محاطه. ثمره در داخل حائط قرار نداشته باشد که دلیلش هم روایت مسعدة بن زیاد بود.

شرط پنجم که می‌خواهیم امروز صحبت کنیم قبلاً هم کمی صحبت کردیم و امروز صحبت‌های قبلی‌مان را جمع‌بندی کنیم عدم العلم بکراهة المالک هست.

شرط ششم عدم الظن بکراهة المالک.

شرط هفتم عدم الحمل.

شرط هشتم عدم الافساد.

شرط نهم بلوغ الثمرة.

شرط دهم کون الثمرة علی الشجرة.

شرط یازدهم کون المارّ مسلما اذا کان صاحب الثمرة مسلما.

دوازدهم کون المار مؤمناً اذا کان صاحب الثمرة مؤمنا.

خب شرط پنجم عدم العلم بکراهة المالک، گفتیم که ممکن است بر این شرط برای اثبات این شرط به روایت علی بن یقطین تمسک بشود با تقریبی که، برای معذرت می‌خواهم، برای انکار این شرط، برای نفی این شرط به روایت علی بن یقطین تمسک بشود با تقریبی که صاحب نراقی کرده بود، صاحب مستند که مرحوم نراقی می‌فرمودند که این روایت می‌گوید که حمل جائز است و اکل جائز نیست. ایشان اینجور برداشت کردند. روایت در مقام این هست که بگوید حمل جائز نیست و اکل جائز است اطلاقش اقتضا می‌کند همۀ صورت‌هایی که در روایت به آن صورت‌ها متعرّض شده، اکل جائز باشد که یکی از صورت‌هایش صورتی هست که مالک نهی کرده باشد. که ما عرض کردیم نه این روایت ازش استفاده می‌شود جمع این روایت و سایر روایت هم ذاتاً روایت شاید معنایش این باشد و لا اقل جمع بین این روایت و سایر روایت این است که از اوّل این روایت موضوع مورد بحثش حمل است. اصلاً نسبت به اکل نفیاً و اثباتاً کاری ندارد. پس بنابراین اینها ربطی به این بحث ما ندارد.

این‌که علم به کراهت مالک شرط نیست یک دلیل دیگرش آن روایتی بود که گفته بود، ان التجار، محمد بن مروان که ازش استفاده می‌شد که اصلاً حقی برای مالک اینجا وجود دارد و حقی برای مارّ وجود دارد، مالک هم راضی باشد یا نباشد ان التجار قد اشتروها خب خریدند که خریدند، آن چیزی را که متعلّق حقشان نبوده خریدند. که عرض کردیم این روایت محمد بن مروان از جهت سندی معتبر نیست و نمی‌شود بهش استناد کرد.

یک نکته‌ای عرض بکنم متأسفانه در کلمات بعضی از علما من دیدم که خب می‌گویند روایت‌های حق مارّه یا متواتر است یا مستفیض است، اطمینان به صدورش داریم یا به خاطر عمل مشهور جبران ضعف سندش شده. هر دوی این مطلب درست است. حالا فرض کنید عمل مشهور را هم اگر کسی مبنایش این باشد درست. ولی نتیجۀ این بحث این نمی‌شود تک تک روایات صحیح باشد، قابل اعتبار باشد. از این نتیجه می‌گیرند به تک تک روایات و به مضامین خاصۀ روایات تمسک می‌کنند. بعضی‌ها دیدم این گفتند کراهت مالک مضر نیست به دلیل روایت محمد بن مروان. خب روایت محمد بن مروان به چه جهت ما این روایت را معتبر بکنیم، این‌که این روایت از جهت سندی که معتبر نیست، مضمونش هم مضمون منحصر است، مضمونش هم مضمون متکرری نیست که این مضمون متکرر را ما بگوییم مثلاً اطمینان داریم. فرض کنید عدم الحمل، عدم الافساد را شما ممکن است بگویید در روایت‌های متعدد وارد شده ما اطمینان داریم که این شرط هست در.

[قطع و وصل صدا ۶:۵۵]

خب عرض کردم ما برای استدلالاتمان یا باید آن مضمونی که می‌خواهیم به آن استدلال کنیم خود آن مضمون در روایت‌های متعدد وارد شده که قابل اعتماد باشد، یا خود آن مضمون، مضمونی باشد که مورد، اگر مثلاً عمل مشهور را ما جابر ضعف سند می‌دانیم خود آن مضمون به آن مضمون عمل کرده باشند. یا روی روایت صحیحه‌ای وارد شده باشد. بعضی از آقایان اینجوری تعبیر کردند می‌گویند علم به کراهت مالک مضر نیست به خاطر روایت محمد بن مروان. خب روایت محمد بن مروان را به چه عنوانی ما مستند قرار بدهیم؟ به خاطر عمل مشهور، مشهور که شرط می‌دانند که علم به کراهت مالک را مضر می‌دانند. اگر به خاطر صحت ذاتی خود سند که مرسله است صحت ندارد. به خاطر این‌که تواتر اجمالی دارد این مضمون که تواتر اجمالی ندارد. به خاطر، به هر حال چه نکته‌ای هست که این وسط اینجوری استدلال کردند. غفلت می‌شود. گاهی اوقات بحث‌ها را یک مقداری با حوصله بحث کرد و اینجوری که بحث را.

شاگرد: این بحث خاص را مثلاً اینجور نیست که داعی بر جعل این مسأله.

استاد: نه اشتباه کرده. این طرف اشتباه کرده مثلاً. به هر حال اینها چیزهایی نیست که بشود خیلی استدلال کرد. بله یک تقریبی ممکن است شما بکنید، آن تقریب این است که کأنّ از این روایت محمد بن مروان بگوییم که این مطلب که با وجود نهی مالک مجاز باشد این مطلب هم در ذهنیت سائلین وجود داشته. این است که سائلین از این مطلب هم مورد نظرشان بوده، بنابراین سؤالات اطلاق دارد، ولی به نظر می‌رسد اگر این تقریب باشد این تقریب برعکس نتیجه بدهد بهتر است. چون ببینید امام علیه السلام وقتی فرمودند که مجاز هست آن برایش نفهمید که صورتی که مالک فروخته باشد باز هم مجاز هست. یعنی اتفاقاً این دلیل شاید بر آن طرف استدلال بکنیم بهتر هست. اینجا منصرف می‌دانستند کافی نمی‌دانستند برای صورتی که فروخته. سؤال می‌کنند آقا مطلبی که شما می‌گویید حتی در صورتی هم که فروخته باشد جاری هست، امام علیه السلام می‌فرمایند بله حتی. یعنی این یک فرد خفی‌ای بوده که اطلاق برای اثبات او کافی نبوده، به خاطر همین نیازمند سؤال مجدد بوده. و اکتفا نمی‌کردند به آن سؤال اوّلیه. بنابراین اگر این روایت محمد بن مروان دلیل بر انصراف نباشد، دلیل بر عدم حتماً نیست. ممکن است کسی حتی این را دلیل بگیرد، البته خودش اگر معتبر بود خب چون، ولو آن هم منصرف باشد ولی خصوص آن صورتی که نهی کرده را سؤال کرده. خصوص صورت نهی کرده را سؤال کرده امام علیه السلام، خصوص صورتی که مالک اختیار، کأنّ مالک. ازش استفاده می‌شود که نهی دخالت ندارد. یعنی صورتی که فروخته و آن مالکی که آن را خریده کأنّ اجازه نمی‌دهد. پول داده، به خصوص آن صورتی که می‌گوید مالک پول پایش داده. خب پول پایش داده کأنّ یعنی حالا پول پایش داده یعنی حالا راضی نیست دیگر. پولش را هم نقدی داده. نقدوا ثمنها، تازه نسیه هم نیست نقدی هست که کأنّ اینها اطمینان داریم که این پول را راضی نیست و امثال اینها. این است که اگر روایت محمد بن مروان خودش معتبر بود خب روایت خوبی بود، دلیل بر این بود که با وجود نهی مالک هم این اکل مارّ جائز هست. ولی خب، خود این روایت که معتبر نیست، باید دید اطلاقات چه شکلی است؟ به نظر می‌رسد اطلاقات صورت نهی مالک را نمی‌گیرد. اوّلاً ببینید متعارف موارد در جایی که مالک وجود دارد از مالک سؤال می‌کنند، همینجوری چیز نمی‌کنند بخورند. و اگر هم مالک نهی کند نمی‌خورند. این‌که در صورتی که نهی صریح مالک باشد باز بخورند این خلاف متعارف هست. و این صورت خاصه را که مالک وجود دارد، مالک نهی بکند، این صورت خاصه را تخصیص به ذکر می‌دهند، این است که در روایت علی بن یقطین تخصیص به ذکر داده که اگر مالک نهی کند چی؟ کأنّ آن روایت‌هایی که تجویز می‌کند کافی نیست برای اثبات تجویز صورت نهی مالک. این‌که روایت علی بن یقطین صورت نهی مالک را به خصوص ذکر بکند به خاطر این هست که این یک حالت خاصی دارد که با وجودی که مالک نهی کرد بخواهند افراد استفاده بکنند. این را تخصیص به ذکر می‌دهند به طور متعارف. این است که به نظر می‌رسد اطلاقات ادله نسبت به صورت نهی مالک شامل نمی‌شود. نهی مالک هم یک خصوصیتی ازش فهمیده نمی‌شود. نهی مالک در واقع به این جهت که علم به عدم رضایت مالک داریم. جایی که مالک نیست نهی هم نکرده، ولی می‌دانیم مالک راضی نیست این خیلی عرف بین نهی مالک و علم به عدم رضایت مالک فرقی قائل نیست.

شاگرد: تجویز چطور؟ اگر تجویز عام باشد در صورتی که خیلی از موارد می‌رود؟

استاد: تجویز عام نیست. همین را ما می‌خواهیم بگوییم.

شاگرد: این‌که ما بگوییم عدم علم کافی است دیگر. این‌که می‌گوییم خیلی موارد اشخاص راضی نیستند، ولی من

استاد: حالا صبر کنید. نخل و اینها، اجازه بدهید من توضیح بدهم.

این‌که مواردی که علم به کراهت مالک داریم خیلی زیاد نیست. ولی بله موارد ظن به کراهت مالک زیاد است. خیلی موارد آدم به کراهت مالک ظن دارد. این‌که بخواهیم موارد ظن به کراهت مالک را شامل نگیریم این نه، به نظر می‌رسد اطلاق موارد ظن به کراهت مالک را می‌گیرد. خود مرحوم صاحب شرایع هم فقط علم را ذکر کرده. ظن را مرحوم صاحب جواهر اضافه کرده امثال اینها. صورتی که مالک نهی صریح می‌کند با وجود نهی صریح کردن مالک شخص بخواهد بخورد این یک صورت خاصی است، این صورت را تخصیص به ذکر می‌دهند. عرض کردم شاهدش هم روایت علی بن یقطین و امثال علی بن یقطین است.

شاگرد: در خارج اینجور نیست که غالباً.

استاد: نه، غالباً علم به عدم رضایت نیست.

شاگرد: نه خود رضایت خارجی.

استاد: نه آن مهم نیست. نه آن مهم نیست. آن چیزی که غالباً هست ظن به کراهت مالک است، نه علم به کراهت مالک. چیز خاصی ندارد. بحث این است آن که در خارج تحقق دارد صورت نهی صریح مالک یا صورت علم به کراهت مالک این صورت مشایعی نیست، یعنی اکثر موارد نیست، این صورت خاصی است و این صورت خاص را بگوییم اطلاقات حتماً این را می‌گیرد. نه. اینها صورتی هست که به‌طور متعارف اگر از این صورت بخواهند جواز این صورت را استفاده کنند تخصیص به ذکر می‌دهند. این به نظر می‌رسد همچنان که از کلمات شرایع استفاده می‌شود که فقط علم به کراهت مالک را مضر دانسته و ظن به کراهت مالک ظاهرش این است که مضر نیست این است که همین باید درست باشد. پس این بحث پنجم.

حالا در مورد ظن به کراهت مالک ما یک بحث ظن به کراهت مالک داریم به عنوان ظن شخصی، یک بحث این‌که اماره‌ای بر کراهت، امارۀ نوعیه‌ای بر کراهت مالک وجود نداشته باشد. ممکن است بگوییم این شرط این است که امارۀ نوعیه‌ای بر کراهت مالک نداشته باشد. به روایت مسعدة بن زیاد تمسک کنیم که کأنّ حائط امارۀ نوعیه بر کراهت مالک هست. ولی خب بحثش را جلسات قبل عرض کردیم معلوم نیست حائط نکته‌اش این باشد. ممکن است نکته‌اش به خاطر این باشد که حائط را برای این قید کرده که نوعاً برای این‌که از میوۀ داخل حائط استفاده کنند نیازمند این هست که یک مرور محرّم صورت بگیرد. ممکن است به آن نکته باشد و بنابراین دلیل ما نداریم حتماً، یا هردویش باشد، مجموع الامرین باشد. آن که هست ثمره اگر غیر محاطه باشد آن روایت مسعدة بن زیاد می‌گوید نمی‌شود ازش استفاده کرد. اما نکته‌اش چی است، نکات، نمی‌خواهیم یک نکتۀ غیر عقلایی اینجا ذکر بکنیم. نکته‌اش همین نکات عقلایی است و اگر یک نکتۀ تعبدی خاص بود خب خلاف ظاهر این ادله این هست که به آن ارتکازات عقلایی و اینها منصرف هست. ولی خود آن نکتۀ عقلایی‌اش یک نکتۀ منحصر به علم ظن به کراهت مالک یا امارۀ نوعیه بر کراهت مالک نیست. این است که نه ظن شخصی به کراهت مالک و نه امارۀ نوعیه به کراهت مالک هیچکدامش به نظر می‌رسد که مانع از جواز اکل نیست.

شاگرد: بحث انصراف این‌که با توجه به فرمایشات گذشته که این عام را به صورت کلی نمی‌گوییم که هر جا اطلاق ما یکی افراد غیر متعارفی داشت نسبت به آن عام مثلاً

استاد: نه، جاهایی که به‌طور معمول آن افراد غیر متعارفه را تخصیص به ذکر می‌دهند با این قید. جاهایی که آن افراد غیر متعارفه را اگر بخواهند حکمش را سؤال کنند تخصیص به ذکر می‌دهند. این.

بحث شرط هفتم عدم الحمل هست. خب روایات اینجا وجود دارد. اینجا فقط یک بحثی است مرحوم صاحب ریاض مطرح کرده که از روایت‌هایی که نهی از حمل کرده شرطیت استفاده نمی‌شود بلکه حداکثر حرمت استفاده می‌شود. این اینجور.

در مورد عدم الحمل یک نکته‌ای من عرض کنم اوّلاً مراد از عدم الحمل این‌که ما می‌گوییم شرط هست یک موقعی ممکن است شخصی شرط جواز اکل فی الحال را هم عدم حمل بداند. یعنی اگر کسی از این میوه برداشت برد، آن مقدارهایی را هم که خورده آن هم محرم باشد. بعضی‌ها اینجوری ذکر کردند. این از ادله استفاده نمی‌شود که حتی شرط اکل غیر محمول هم عدم الحمل باشد. این نه این مطلب درستی نیست و ادله اصلاً این را. ولی این‌که اکل خود محمول، این‌که ما بگوییم مجاز هست بخورد، ولی نفس حمل کردنش این غیر مجاز است، این خیلی غیر عرفی است. این نکته را توجه بفرمایید، یک بحث کلی اینجا وجود دارد که آیا کجاها نواهی جنبۀ ارشاد دارد به مانعیت، کجاها زجر مولوی هست. یک بحث کلی هست. من حالا به‌طور کلی نمی‌خواهم وارد آن بحث‌هایش بشوم. ولی یک ضوابطی دارد، یک اجمالی از آن ضوابط را اینجا اشاره کنم. ببینید عمدۀ قضیه تناسبات حکم موضوع هست. تناسبات حکم موضوع هم تابع این هست که آن جهتی که سؤال منصرف به آن جهت است چی است. این سؤالات که مطرح می‌کنند سؤال از این است که اکل جائز است یا اکل جائز نیست؟ سؤال از این است. سؤال از اکل دو قسم اکل داریم. یک اکل فی الحال داریم. یک اکل بعد الحمل داریم. آن چیزی که محط سؤال هست این است، در این فضا که سؤال از این می‌شود که اکل مجاز هست یا مجاز نیست وقتی می‌گویند لا یحمل یعنی شرط جواز اکل این هست که مأکول محمول نباشد و الا اگر چیز را حمل کردیم آن را نمی‌شود خورد. اما این‌که خود آن حمل جائز است یا جائز نیست امثال اینها. اینها اصلاً محطّ سؤال نیست. سؤالی که اینجاها شده این نحوۀ سؤال پاسخ را به خودش منصرف می‌دارد. به‌طور کلی ما نمی‌خواهیم بگوییم نهی ظهور در ارشادیت دارد. این مطلب درست نیست، آقای خویی بعضی جاها می‌خواهند یک بیاناتی دارند که نمی‌دانم نهی در اجزای عبادات و امثال اینها ظهور در شرطیت دارد، آنها یک بیاناتی هست خیلی بیانات قابل استدلالی نیست. یک بیانات کلی فرمودند. عمدۀ قضیه این هست که آن چیزی که محطّ سؤال هست، محطّ تردید هست آن چی است؟ سؤال کرده آقا می‌توانم از این بخورم؟ بخورم دو جور داریم. یکی این‌که همانجا بخورد، یا بردارد برود جای دیگر بخورد. این می‌گوید بخورد و نبرد. یعنی در آنجا خوردنش جائز است، آن که دارد می‌برد آن را نمی‌تواند بخورد. اینجوری فهمیده می‌شود و این صاحب جواهر اینجا تعبیر می‌کند که فی المقام و اشباهه ظهور در شرطیت دارد. درست هم هست. فی المقام و اشباهه یعنی آنجاهایی که سؤال ما از اکل است. و در اینجا می‌گوید حمل نکن. حمل نکن یعنی شرط اکل نه شرط اکل غیر محمول. شرط اکل محمول، اکل مأکول این است که آن مأکول شما محمول نباشد. این را به نظر می‌رسد راحت استفاده بشود.

شاگرد: نهی ببریم اصلاً کلش فقط جوازش در مورد همان چیز است دیگر. اصلاً نیاز به تمسک به

استاد: نه. حالا آن یک بحث. یک بحث این هست که اساساً وقتی سؤال کردند در مورد اکل آیا این اکل اطلاق دارد نسبت به صورتی که می‌خواهد حمل کند یا اطلاق ندارد؟ من به نظرم اطلاق دارد. به خصوص با توجه به ذهنیت‌هایی که در همان زمان‌ها از روایت‌های پیغمبر نقل شده که کُل و لا تتخذ خبنةً. آن روایت خیلی معروفی است. از عمر نقل شده، در منابع خیلی زیاد اهل تسنن وارد شده. در آن فضایی که می‌گویند بخور و نبر اگر گفتند بخور یعنی می‌توانی بخوری و ببری. اگر ذاتاً هم اکل ظهورش در اکل فی الحال باشد در جایی که هم اکل مطرح است هم حمل مطرح است، اگر گفتند کُل، ظاهرش این است که هم اکل است، بردنش جائز است هم گفتم شیخ شیپور تعبیر می‌کرده اکلاً مدعوم یا حملاً. اکلاً مدعوم یا حملاً یعنی جایی که دعوت می‌شده یک کیسۀ چرمی داشته، می‌گفته که من خلاصه آن که من را دعوت کردید دعوت کردید اینجا بخورم یا دعوت کردید بردارم بروم خانه بخورم. می‌گفتم دیگر اختیار با خودت است غذاها را در کیسۀ چرمی می‌ریخته می‌برده، ظاهراً حالا این کسی بوده که می‌گویند مثلاً جزء ملامتیه بوده اصلاً نمی‌خورده فقط می‌خواسته با همین رفتاری که مردم او را ملامت کنند یک نوع تهذیب نفسی به دست بیاورد. خب ملامتیه یک گروه صوفیه‌ای بودند که یک نوع تهذیب نفسشان رفتارهای غیر متعارفی بوده که مردم شخص را به وسیلۀ آن رفتارها ملامت می‌کردند. می‌گفتند این خودش یک تهذیب نفسی است، شلاقی هست بر نفس انسان یک نوع تازیانۀ سلوک است به اصطلاح. حالا آنهایش را کار ندارم. غرضم این هست که در آن فضایی که از پیغمبر نقل کرده بودند که اکلش جائز است حملش جائز نیست در این فضا اگر همینجوری سؤال بکنند که آیا جائز هست یا جائز نیست اطلاقش اقتضا می‌کند که هم اکلش جائز باشد هم حملش جائز باشد. این است که ما به آن روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر که من یمرّ بالنخل و السنبل و الثمر می‌گفتیم اطلاقش هم، حالا حتی غیر از، حتی سنبل هم نداشت اطلاقش هم اکل را شامل می‌شود هم حمل، یعنی اکل فی الحال و اکل محمول. هر دو را شامل می‌شود. اختصاص ندارد به خصوص اکل فی الحال. ولی اطلاقی هست که به قرینۀ روایت‌های مفسّره می‌تواند تقیید بشود به اکل فی الحال. و الا اطلاق ذاتی‌اش را نمی‌شود انکار کرد. این‌که به نظر می‌رسد عدم الحمل هم درست است ولی معنای شرطیتش این است که فلا یجوز اکل المحمول، نه لا یجوز الاکل فی الحال بسبب الحمل.

شاگرد: خود حمل چی؟

استاد: خود حمل هم وقتی جائز نبود مال غیر را دارید می‌برید دیگر. آن نتیجه‌اش حمل حرام می‌شود دیگر.

شاگرد:نتیجۀ این چیز این هست که خود حمل هم عمل محرمی است دیگر. ببینید بعضی چیزها جنبۀ مقدمی دارد. این‌که می‌گویم اصلاً حمل به‌طور متعارف جنبۀ مقدمی دارد، مقدمۀ اکل است. وقتی گفتند حمل جائز نیست لا تحمل، یعنی آن مقدمیتی که حمل برای اکل دارد برای جواز اکل این مقدمیت نیست این شرطیتی که می‌خواهم بگویم از این جهت استفاده می‌شود.

خب شرط بعدی عدم الافساد است. عدم الافساد خب در روایات زیادی عدم الافساد هم وارد شده، از جهت شرطیتش بحثی نیست. بحث این است که مراد از این عدم الافساد چی است؟ این عدم الافساد هم در روایت‌های ما وارد شده، هم در روایات عامه وارد شده. روایات ما هم مکرر وارد شده. هم روایت معتبر، روایت معتبر سندی مثل روایت ابی الربیع شامی که درش عدم الافساد وارد شده و به نظرم شاید در روایت عبد الله بن سنان هم دارد.

شاگرد: ندارد

استاد: عبد الله بن سنان آن تفاوتشان در عدم الحمل است. روایت عبد الله بن سنان. نه حتی عبد الله بن سنان هم هست. آن تفاوتی که بین روایت عبد الله بن سنان و روایت ابی الربیع شامی هست در آن قطعۀ لا یحملش است. و الا در لا یفسد، در روایت‌های متعدد داریم که قید لا یفسد درش وارد شده، مرسلۀ یونس، صحیحۀ عبد الله بن سنان، صحیحۀ ابی الربیع شامی و روایت‌های دیگری که این قید درش وارد شده و آن روایت مسعدة بن زیاد و اینها.

عمدۀ قضیه این است که مراد از این لا یفسد چی است؟

در واقع سه تا تفسیر می‌شود گفت اینجا وارد شده. یک تفسیر این هست که اینقدر نخورد که اثر بیّنی در میوه‌ها ایجاد کند. این یک تفسیر. تفسیر دوم این‌که شاخه‌های درخت را نشکند. کثر الغسن تحقق نکند. تفسیر سوم این‌که دیوار باغ را خراب نکند، هدم الجدار. حالا این تفسیرها کدام درست است؟ پاسخ مطلب این است که اینها یک قدری وابسته به این است که متعلق افساد را چی بگیریم؟ یک موقعی متعلق افساد میوه است. حالا من قبل از این‌که این بحث را بکنم یک توضیحی بدهم، ما یک کلمۀ ثمر داریم، یک کلمۀ ثمره. ثمره اسم جنس افرادی است، یعنی یک تک میوه. ثمر اسم جنس جمعی است، اسم جنس جمعی، در فارسی من معادل اسم جنس جمعی ندیدم. نمی‌دانم فارسی کلمۀ اسم جنس جمعی اصلاً داریم یا نه. می‌گویند اسم جنس جمعی اسم جنسی است که مصداقش اعم از فرد و گروه است. نخل را در فارسی خیلی وقت‌ها باید ترجمه کنیم نخلستان، نه ترجمه کنیم درخت خرما. ولی نخله یعنی درخت خرما. درخت خرما اسم جنس افرادی است مصداقش یک درخت است. این درخت نخله است، این درخت نخله است، این درخت نخله است. کل مجموعه نخله نیست. ولی کل مجموعه نخل هست. نخل یک مفهومی هست بر کل آن مجموعه صدق می‌کند بر تک تک‌اش هم صدق می‌کند. لیل به این معناست. آیۀ شریفۀ قرآن هست که در سورۀ

«**يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ (1) قُمِ اللَّيْلَ إِلاّ قَليلاً (2) نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَليلاً (3)**»

اینجا یک اشکالی مطرح هست که می‌گوید که الا قلیلاً نصفه او انقص منه. می‌گوید نصف را مصداق قلیل قرار داده اوّلاً، یک. این چطور می‌شود؟ نصف که قلیل نیست. این یک نکته.

نکتۀ دوم این که نصف را از قبل استثناء کرده. این چجور شده که از قبل استثناء کرده. استثنای نصف درست نیست. ما بحثش را قبلاً در بحث انقلاب نسبت و شاهد جمع اشاره کردیم که، استثنای نصف هم جائز نیست. مستثنی باید کم باشد. این قم اللیل الا قلیلاً این یعنی چی؟ پاسخ مطلب این است که نصفه او انقص منه قیلاً عطف بیان از قلیلاً نیست. لیل به معنای شب‌هاست. الّا قلیلاً استثنای از شب‌هاست. می‌گوید قم اللیل به معنای لیله نیست، به معنای شب‌هاست. می‌گوید شب‌ها را، شب زنده‌داری کن الا قلیلا. الا قلیلاً احتمالاً اشاره به شب‌هایی باشد که مثلاً حضرت مریض باشند و بیماری داشته باشند که آن بیماری باعث بشود که حضرت نتوانند آن وظیفۀ شب زنده‌داری را انجام بدهند. می‌گوید در عمدۀ شب‌ها شما وظیفۀ شب زنده‌داری دارید نصفه ظرف قم اللیل است. قم اللیل نصفه او انقص منه قلیلاً. اینها درست معنا نشده. خدا رحمت کند مرحوم آشیخ محمد تقی شوشتری را یک مصاحبه‌ای ایشان می‌گوید که من این به عنوان یک شبهه برایم در ذهنم بود که معنای این آیۀ شریفه چی هست و اینها، به عنوان یک الهامی توضیح می‌دهد که به من الهام شد معنایش و اینها. توضیح خیلی روشنی نمی‌دهد که این از جهت ادبی این چه شکلی این را تبیین می‌شود کرد. تبیین ادبی‌اش که حاج آقا هم در یک جایی در یک بحث اشاره کرده بودند که این معنای آیه چی است، تبیین ادبی‌اش این است لیل استم جنس جمعی است یعنی شب‌ها. این اسم جنس جمعی هم برجمع اطلاق می‌شود هم بر افراد. دو ملاحظه دارد. یک ملاحظه این هست که شب‌های متعدد هست، یک ملاحظه این است که خود این شب اجزاء دارد. به ملاحظۀ شب‌های متعدد الا قلیلاً استثناء شده. یعنی همۀ شب‌ها لازم نیست، مگر بعضی شب‌ها که علی القاعده مراد این هست شب‌هایی که یک مانع مهم‌تری پیش می‌آید، فرض کنید جنگ هست، به خاطر جنگ حضرت این امکان نداشت باشد که نصف شب را. حالا حضرت چه بسا در همۀ شب‌ها نماز شبشان را می‌خواندند ولی تهجد نصف شب یعنی نیمی از شب را حضرت موظف به تحجد باشند به این مقدارش را شاید در همۀ شب‌ها موظف نبودند.

شاگرد: نصفه را یعنی استخدام می‌گیرید شما؟

استاد: نه استخدام نمی‌گیرم، ظرف است. نصفه ظرف زمانی است. قم اللیل الا. در اکثر شب‌ها نصف شب یا الا قلیلا، او انقص منه قلیلا. یعنی ظرف زمانی است. الا قلیلاً استثنای از این هست که در بعضی شب‌ها شما لازم نیست. ولی در این اکثر شب‌ها چقدر شب را شما عبادت کن؟ قم اللیل. یعنی نصف آن لیل یا نزدیک نصف آن لیل را شما.

شاگرد: همان لیل است.

استاد: لیل است دو ملاحظه دارد

شاگرد: لیل به معنای شب‌ها ولی مراد شب واحد است.

استاد: نه شب واحد. لیل دو ملاحظه دارد. لیل یعنی شب‌هاست. ولی شب‌ها یک لحاظ افرادی دارد، یک لحاظ اجزایی دارد. به لحاظ افرادی الا قلیلاً استثناء شده. به لحاظ اجزایی نصفه او انقص منه قلیلا تفصیلش شده. آن استثناء هم نیست، تفصیلش است. این معنای آیۀ شریفه.

شاگرد: استخدام نشد؟

استاد: نه، اصلاً به استخدام ربطی ندارد. ببینید من می‌گویم شب، شب‌ها نصفش را باید شما چیز کنید. نصفش را، نصف اجزای شب هست یا نصف افراد شب هست؟ آن شب دو ملاحظه دارد. نصف گاهی اوقات نصف به ملاحظۀ افراد هست، گاهی اوقات نصف به ملاحظۀ اجزاء هست. خود آن لیل هر دو ملاحظه درش موجود است. یعنی شب‌ها هم اجزاء دارند هم افراد دارند. به ملاحظۀ افرادش الا قلیلاً استثناء شده. به ملاحظۀ اجزائش نصفه او انقص منه قلیلاً تفصیلش شده. و این هر دو ملاحظه درش وجود دارد دیگر. ما می‌گوییم خانه‌ها را، اکثرشان را، نصفشان را باید خالی کنید به ما بدهید. خانه‌ها را اکثریتشان را نصفشان را باید خالی کنید. نصفش را یعنی نصف اجزایش را. پس این دو تا ملاحظۀ مختلف است، آن که هر دو شبهه‌ای که اینجا ایجاد شده ناشی از این است که نصفه او انقص منه قلیلا را عطف بیان از قلیلاً گرفتند. در حالی که عطف بیان از قلیلاً نیست، ظرف است. ظرف هست از لیلاً به ملاحظۀ تفصیل اجزایی شب. تفصیل اجزایی شب غیر از استثنای افرادی شب‌هاست.

کلمۀ ثمر هم همین است. ثمر یعنی میوه‌ها. یعنی عرض می‌کنم اسم جنس ما ترجمۀ دقیق فارسی که هم جامع بین میوه و میوه‌ها باشد. اسم جنس جمعی می‌گویند مصداقش هم واحد هست هم متعدد هست. من ترجمۀ فارسی را ندیدم ترجمۀ دقیق. این است که در مواردی که آدم مثلاً می‌خواهد یک آیۀ قرآن را ترجمه کند باید با توجه به موردش که آیا آن مورد مثلاً یک نخل واحد بوده یا نخلستان بوده و نخلٍ منقعر که آیه هست نخل منعقر یعنی نخلستان خراب شده، باید به نخلستان ترجمه کرد. ممکن است یک جا ما درخت خرما ترجمه بکنیم. یک جا نخلستان ترجمه کنیم. بستگی به مواردی تطبیق این نخل هست.

شاگرد: فی جزوع النخل اینجا؟

استاد: فی جزوع النخل هم این شاید به معنای درختان خرما باشد، درخت نه جزوع نخلستان. جزوع النخل، نخلستان را شاید جزوع تعبیر نکنند. جزوع متعلّقش تک تک درخت هست. آن شاید جزوع النخل می‌گوییم شاخه‌های نخل، نه شاخه‌های نخلستان. در ترجمۀ فارسی شاخه‌های نخل مناسب‌تر هست از شاخه‌های نخلستان. ولی نخلستان ویران آن درست است. این هم می‌گویم تعبیرات باید دید که بر واحد منطبق شده یا بر متکثر که آن نخلستان هست چیز شده.

عرض من این است، این را توجه بفرمایید، ما یک موقعی می‌گوییم ثمر را از بین بردن. ثمر یعنی میوه‌ها. از بین بردن میوه‌ها، افساد میوه. یک قصه‌ای برایتان تعریف بکنم. یکی از دوستان ما بود خیلی وارد بود بر میوه سوا کردن. می‌گفت رفتم یک خربزه فروش بود، خربزه داشت، یک گاری داشت خربزه. می‌گفت ده تا خربزه سوا کردم بهترین خربزه‌های آن چیز بود. می‌گفتش که خیلی هم وارد بود، می‌گفت به خربزه‌دار گفتم که نمی‌دانم وارد هستم یا وارد نیستم گفت خیلی هم واردی، لجش گرفته بود از این‌که من بهترین خربزه‌ها را جدا کردم. عرف هم می‌گویند اینجور سوا کردن را می‌گویند چشم بار را در آوردن. چشم بار را در آوردن این اصطلاح عرفی هست.

افساد دو جور است، افساد بار یک موقعی این است که اکثریت بار را بردارید. یک موقعی این هست که خوب خوب‌هایش را بردارید که بار خراب بشود. بار ممکن است این مجموعۀ خربزه‌ها به اعتبار آن ۱۰ تا خربزۀ خوب یک جلوه‌ای دارد. خراب کردن بار به معنای این هست که یا کمّاً یا کیفاً کاری کنید که آن بار از نظر بیفتد، این تفسیری که مرحوم شهید ثانی کرده ان یؤثر فی اثراً بیّنا، ولو ایشان به کثرت زده ولی به نظر می‌رسد اعم از کیفیت و کمیت است. کاری کنید که بار از ارزش بیفتد. اگر به ثمر تعلق بگیرد. اگر به درخت تعلق بگیرد، درخت هم دو جور است، یک موقعی درخت باردار را ملاحظه می‌کنیم به اعتبار آن بارش هست، آن مثل همان ثمره. یک موقع خود درخت را در نظر می‌گیریم، خراب کردن درخت می‌گوییم شاخه‌اش را بکنیم نمی‌دانم امثال اینها. این هم اینجور.

اگر افساد به باغ تعلق بگیرد خراب کردن باغ این‌که دیوارش را خراب کنیم. خراب کردن باغ این‌که درختش را بشکنیم. آن هم یک نوع خراب کردن باغ است. درخت باغ را.

شاگرد: جوب آبش را خراب کند

استاد: جوب آبش را خراب کنی، آن چیزهایی که مربوط به باغ. اینها بستگی دارد، حالا الآن وقت گذشت این را در جلسۀ آینده توضیحش. در روایات ما مراجعه کنیم ببینیم که این روایات متعلّق افساد چی است؟ متعلّق افساد ثمر هست یا شجر بما هو مثمر هست؟ یا شجر بذاته هست؟ یا بستان هست؟ این را دقت کنید ما جلسۀ آینده در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان